

پدر فرهنگ جديد ايران



علی نظمی تبریزی



مدرسه‌ی ششم یکی از شاگردان مدرسه به ضرب چوب‌دستی یکی از مهاجمان کشته شد. کشته‌شدن آن دانش‌آموز باعث شد که امیر نظام گروسی، والی تبریز، با دستور مظفرالدین شاه حفاظت مدرسه‌ی هفتم را برعهده گرفت و رشديه «مدرسه‌ی رشديه» را تأسیس کرد که تا این اواخر به نام «مدرسه‌ی رشديه» دایر و یکی از مدارس بزرگ تبریز بود.

انهدام و تخریب مدرسه‌ی ششم و پیش‌بینی مرحوم رشديه

روزی رشديه در مدرسه‌ی ششم مشغول تدریس بود که یکی از دوستانش به او اطلاع می‌دهد که هرچه زودتر محوطه‌ی مدرسه را ترک کنید که در زیر ساختمان مدرسه دینامیت گذاشته‌اند. رشديه از شنیدن این خبر که خبر موثقی بود، با عجله‌ی تمام، مدرسه را



همّت بلند دار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

بدیهی‌ست که خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ که فرهیختگان ایران زمین‌اند، زنده‌نام حاج میرزا حسن رشديه را می‌شناسند و از همّت بلند و خدمات فرهنگی و اندیشه‌ی والای او مستحضرند، ولی کسانی هم هستند که حتا نام مرحوم رشديه برای آن‌ها نامی ناآشناست. از این‌جاست که نوشتن قسمتی از بیوگرافی و خدمات فرهنگی آن مرحوم خالی از فایده نیست و بلکه لازم است:

حاج میرزا حسین رشديه، فرزند مآ مهدی بود که از مجتهدین بنام تبریز به‌شمار می‌رفت. رشديه به سال ۱۲۷۶ هجری قمری در تبریز، در یک خانواده‌ی دانش‌دوست به‌دنیا آمد. او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر دانشمند خود فرا گرفت و بر اثر استعداد و هوش و حافظه‌ی شگفت‌انگیز که داشت در اندک زمانی یکی از علمای تبریز به‌شمار می‌رفت، به‌طوری که در ۲۲ سالگی امام جماعت یکی از مساجد تبریز بود و حتا مظفرالدین شاه که در تبریز ولیعهد بود، برای ادای نماز به مسجد او می‌رفت و به او اقتدا می‌کرد.

حاج میرزا حسن بعد از مدتی با صلاح‌دید پدرش تصمیم گرفت طبق روال آن زمان برای ادامه‌ی تحصیل به نجف سفر کند. در طی این سفر دو سه روز در استانبول در یکی از مسافرخانه‌های آن شهر اقامت کرد، تا پس از رفع خستگی مجدداً عازم نجف شود. در همان مسافرخانه که اقامت گزیده بود، روزنامه‌ی به‌نام «روزنامه‌ی ثریا» به دست او رسید که در آن نوشته بودند: در اروپا از هر ۱۰۰۰ نفر ده نفر بی‌سواد هستند، ولی در ایران از هر ۱۰۰۰ نفر ده نفر باسواد هستند! خواندن این مطلب حاج میرزا حسن رشديه را چنان دگرگون کرد که از سفر نجف منصرف شد و تصمیم گرفت برای آموختن اصول و اسلوب تدریس و تعلیم و تربیت آن زمان به شهر بیرون برود و با موافقت پدرش عوض نجف به شهر بیروت رفت و مدت دو سال در مدارس تربیت معلم بیرون روال و روش تدریس جدید را فرا گرفت و سپس به ترکیه رفت و مدت یک سال نیز در آن کشور اطلاعاتی در همان زمینه کسب کرد. او پس از کسب اطلاعات کافی، چه‌گونگی کار خود را در تفلیس به معرض نمایش گذاشت و اولین مدرسه را در آن شهر دایر کرد که با استقبال اهالی تفلیس مواجه شد، چنان‌که ناصرالدین شاه هنگام مراجعت از فرنگستان در تفلیس از این مدرسه دیدن کرد و بسیار پسندید و از مرحوم رشديه خواست در رکاب او به تهران برود و چنین مدرسه‌ی در تهران دایر کند و مرحوم رشديه نیز قبول کرد، ولی از ملتزمین رکاب شاه شیطنت کردند و در گوش شاه چیزهایی گفتند که شاه از دعوت خود عدول کرد و حتا بعد از چند روز مدرسه‌ی رشديه را در تفلیس تعطیل کردند.

رشديه بعد از تعطیل شدن مدرسه‌اش به تبریز آمد و همان مدرسه را در تبریز دایر کرد، ولی در تبریز نیز موفق نشد. عده‌ی عوام و چماق‌به‌دست به بهانه‌ی این که رشديه می‌خواهد اولاد ما را در این مدرسه بی‌دین کند، مدرسه را به آتش کشیدند. مرحوم رشديه از این کار باز دلسرد نشد و مدرسه‌ی دیگری در یکی از محلات تبریز دایر کرد و به کار خود ادامه داد، ولی آن‌جا را نیز به آتش کشیدند. بالاخره پنج‌بار این کار تکرار شد و حتا در

